

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

بهرام رحمانی  
۰۳ اکتوبر ۲۰۱۴

## اگر مارکس زنده بود باز هم می گفت: «مذهب افیون توده هاست!»

متن سخنرانی بهرام رحمانی در روزهای ۱۹ و ۲۰ سپتمبر در کپنهاگ و مالمو

در روز جمعه ۱۹ سپتمبر ۲۰۱۴ به دعوت «کانون اندیشه کپنهاگ (پایتخت دنمارک) و روز شنبه ۲۰ سپتمبر به دعوت «انجمن همبستگی ایران و سویدن» در شهر مالمو (سویدن)، سخنرانی داشتم و در عین حال آخرین کتابم به نام «سفاهت در قدرت دینی، جنایت در قدرت دولتی» در این جلسات رونمایی شد. قبل از این نیز در همین مورد، جلساتی در فلوریدا-امریکا و برلین - المان برگزار شده بود. از دست اندرکاران و مسئولین این دو نهاد و هم چنین از حضار محترمی که در این جلسات حضور داشتند بی نهایت سپاسگزارم.

\*\*\*

حضار محترم، من هم به نوبه خودم به همه شما خوش آمد می گویم و از برگزارکنندگان نیز تشکر می کنم. من نخست حدود نیم ساعت سخنرانی خواهم کرد و پس از آن نیز به مدت ده دقیقه درباره این که کتاب آخرم چگونه متولد شد توضیحی مختصری می دهم. و نهایت پس از استراحت، در بخش سوال و جواب ها، مجدداً در خدمت شما خواهم بود. واقعاً، من همواره از خودم سؤال می کنم که اگر مارکس زنده بود و می دید که با اتکاء به قوانین اسلامی، در عربستان با شمشیر سر انسان ها را از تن شان جدا می کنند؛ زن در این جامعه هیچ جایگاه انسانی ندارد؛ در زندان های حکومت اسلامی، برای دخترانی که حکم اعدام صادر کرده اند شب قبل از اعدام به آن ها تجاوز می کنند و صبح روز بعد این قربانی خود را اعدام می کنند؛ چرا که در ایدئولوژی اسلامی، اگر دختری باکره اعدام شود به بهشت می رود؛ یا در همین جامعه حکومت قربانیان خود را در خیابان ها به دار می آویزد و آدم کشی خود را به نمایش می گذارد؛ یا با اتکاء به قوانین اسلامی، دست و پا می برد و چشم درمی آورد، سنگسار می کند؛ خلافت اسلامی یا همان داعش، سر روزنامه نگاران را مانند گوسفند می برد و ویدیوی آن را در سطح وسیعی در شبکه های اجتماعی منتشر می کند تا رعب و وحشت بیش تری بیافریند؛ یا داعش در سوریه و عراق و بوکو حرام در نیجریه دختران و زنان را به گروگان می گیرند و آن ها را به زور به عقد اعضای خود درمی آورند و یا در بازارها مانند برده به معرض فروش می گذارند؛ یا مهم تر از همه سیستم سرمایه داری جهانی و دولت های پیشرفته جهان متمدن و متحدان محلی شان با لشکرکشی و راه انداختن تروریسم دولتی و غیردولتی، گروه های ارتجاعی اسلامی را به قدرت می رسانند تا منافع اقتصادی و سیاسی شان از سوی جنبش های آزادیخواه حق طلب و در رأس همه جنبش کارگری کمونیستی به خطر نیفتد، چه برخوردی

می‌کرد؟ با این نمونه‌ها و مثال می‌خواهم این سؤال را برجسته کنم که آیا هم اکنون مارکس زنده بود با دین این همه جنایت‌ها و فجایع گروه‌ها و حکومت‌های اسلامی علیه بشریت، باز هم می‌گفت: «مذهب افیون توده‌هاست!» این سخنرانی بر آن است تا نقد دین را از دیدگاه مارکس مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهد. هر چند که مخالفان دین، پیش از مارکس نیز فعال بوده‌اند. عمده سخنان او درباره دین را می‌توان در سه جا دنبال کرد: نخست در مقدمه نقد فلسفه حق هگل، دوم در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی و سوم در جلد اول سرمایه. بنابراین همه آن‌چه که او درباره دین نوشته است، زیاد نیست اما همین موضع اندک وی، به بحث‌های فراوان و تحلیل‌های گوناگون منجر شده است. نقد مذهب یکی از بنیان‌های اولیه آزادی‌بیان در هر جامعه‌ای است. نقد مذهب، نه تنها «توهین» نیست، بلکه عین آزادی‌بیان است. مذهب و قوانین غیرانسانی آن، توهین به بشریت و علم و آگاهی و شعور انسان است. هر نوع مذهبی، تبعیض‌آمیز، خرافی و مغایر با آزادی و برابری و رشد فکری انسان‌هاست. مذهب سد راه پیشرفت انسان است. بنابراین، در حاکمیت مذهبی، نه تنها جلو هرگونه رشد فردی و جمعی و خلاقیت‌های انسانی گرفته می‌شود، بلکه با تقسیم شهروندان به جنسیت و ملیت و باورهای مذهبی، زمینه را برای درگیری‌های خونین ملی و مذهبی فراهم می‌سازند.

تفاوت مارکس با بسیاری از منتقدان مذهب در این است که ما را عمیقاً متوجه خطر دین می‌کند. از این رو، مرور اندیشه انتقادی مارکس در این باره ما را به این خطر هوشیار می‌سازد و به تفکر و چاره‌اندیشی و مبارزه جویی وادار می‌کند. مارکس، در کنار **وپر** و **دورکیم**، از بنیادگذاران جامعه‌شناسی دین به شمار می‌رود. نظریه مارکس درباره دین، جایگاهی مهمی در حوزه دین‌شناسی دارد و هر متفکر و فعال سیاسی و فرهنگی ناگزیر است در برابر آن موضعی‌گیری کند. زیرا اگر بقای افکار و آثار یک متفکر به سؤال‌هایی است که در جامعه برمی‌انگیزد، می‌توان محکم و صریح گفت که مارکس هم چنان زنده است.

مارکس، بیش‌ترین تأثیر را بر فهم دین و جهت دادن به نقد دین دارد. اگر مسیحیت در قرن بیستم از نظر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، مجبور به عقب‌نشینی شد نتیجه مبارزه پیگیر علیه مذهب و انقلابات سیاسی - اجتماعی بوده است. من در این جا از چند اندیشمند در تأیید مواضع مارکس فاکت می‌آورم که بعد از مواضع برخی از آن‌ها نسبت به مواضع مارکس، تغییر کرد. به گفته **پوپر**، این تحولات به یمن نقد مارکس صورت گرفت. **پوپر** می‌نویسد: «تأثیر وی را در مسیحیت شاید بشود با تأثیر **لوتر** در کلیسای رومی مقایسه کرد.» (کارل پوپر، جامعه‌باز و دشمنان آن، ج ۲، ص ۲۸۸)

آثار مارکس چنان بر اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی و تاریخ مؤثر بوده‌اند که قابل انکار نیستند. به گفته **ژاک دریدا** در شبح‌های مارکس، همه مردان و زنان جهان، چه بدانند و چه ندانند، تا حد معینی میراث بران مارکس هستند. (بابک احمدی، مارکس و سیاست مدرن، ۵۷)

از نظر **گارودی**، مارکس تنها فیلسوفی است که هر کس باید تکلیف خود را با او روشن کند. (مصطفی رحیمی، مارکس و سایه‌هایش، ص ۴۳) **رژه گارودی**، بعدها مسلمان شد.

**اریک فروم**، با تحلیل شخصیت مارکس نتیجه می‌گیرد که: «هیچ چیز انسانی از من بیگانه نیست.» (اریک فروم، مفهوم الانسان عند مارکس، ص ۱۰۳)

مهم‌ترین مسأله و دغدغه مارکس «از خود بیگانگی» انسان در دوران معاصر است و بر اساس آن می‌کوشد تا مسائل اقتصادی جامعه خود را تحلیل کند. اما در این میان، مارکس دین را از عوامل از خود بیگانگی انسان می‌داند و آن را به نقد می‌کشد.

مارکس در جوانی به تحصیل فلسفه پرداخت و تحت تأثیر «هگل» و آموزش فلسفی او قرار گرفت. برای مدتی به گروه هگلیان جوان پیوست. اما کم‌کم اشکالات و کمبودهای جدی سیستم فکری هگل را شناخت و مورد نقد قرار داد. در اساس هگل که یک ایده آلیست بود ایده را مقدم بر ماده می‌دانست. وی معتقد بود که ایده‌ها و مفاهیم اساس جهان هستند و اشیای مادی فقط تجلی ایده‌ها هستند. اما هگلیان جوان به این نتیجه رسیدند که ماده اساس است و ایده‌ها تجلی محض ضرورت ماده هستند.

طولی نکشید که مارکس مسیر خود را از هگلیان جوان نیز جدا کرد و بنای علمی را گذاشت که او را مشهورترین اندیشمند دنیا تا به حال نموده است. مارکس، بینان‌گذار سوسیالیسم علمی شد که علم رهایی بشر است. از این رو، دو نقل قول از مارکس بر سر زبان‌هاست: اولی «کارگران جهان متحد شوید!» و دومی «مذهب افیون توده‌هاست!» در عصر مارکس، یکی از محورهای اصلی فعالیت‌های هگلی‌های جوان نقد دین بود. این موضع ضد دین به دلیل حمایت کلیسای آن روزگار از زمین‌داران بزرگ المان و دولت خودکامه پروس بود. انگلس در این مورد می‌گوید: «جناح چپ، به اصطلاح «هگلیان جوان»، در پیکارشان با متعصبان دینی (پیه‌تیس‌ها) و مرتجعان فئودال، آن روش احتیاط‌آمیز اشرافی - فلسفی را در باب مسائل حاد روز... رفته رفته ترک کردند. جنگ هنوز با سلاح فلسفی صورت می‌گرفت، ولی دیگر نه به خاطر هدف‌های فلسفی انتزاعی، پیکار مستقیماً متوجه نابودی مذهب سنتی و وضع موجود گشت.» (کارل مارکس، لودویگ فون‌رباخ و ایدئولوژی المانی، ص ۲۲)

در این دوره بود که کتاب «زندگی عیسی» اثر فردریش اشتراوس در ۱۸۳۵ انتشار یافت. این کتاب با هدف نقد مسیحیت، داستان‌های انجیل را دستمایه کتاب خود قرار داده بود. اشتراوس تأکید کرده است که قصه‌های انجیل دست پرورده مؤلفان آن است نه بازگویی واقعیت زندگی عیسی مسیح.

فون‌رباخ گامی بلندتر از این نیز برداشت و به این نتیجه رسید که اساساً دین چیزی نیست جز آرمان‌های متعالی انسان که فرافکنی شده است.

در افکار مارکس، مذهب هم شبیه دیگر نهادهای اجتماعی وابسته به شرایط عینی و واقعیات اقتصادی در یک جامعه معین است. تاریخ جداگانه‌ای ندارد، بلکه مخلوق نیروهای مولد است. چنان‌که مارکس نوشته است: «جهان مذهبی انعکاسی از جهان واقعی است.» «این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی آنان را تعیین می‌کند، بلکه به عکس این هستی آنان است که آگاهی‌شان را تعیین می‌نماید.»

پس از نشر کتاب گوهر مسیحیت، که فون‌رباخ در آن، طرح از خود بیگانگی هگلی را در مورد دین به کار بست، مارکس و انگلس بسیار خوشحال شدند. مارکس می‌نویسد: «هر کس باید خود تأثیر آزادبخش این کتاب را تجربه کرده باشد تا بتواند این حقیقت را درک کند. شور و شوق، همه را فراگرفته بود. ما همه بی‌درنگ فون‌رباخی شدیم.» (کارل مارکس، لودویگ فون‌رباخ و ایدئولوژی المانی، ص ۲۴)

مارکس در سال ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴، مقاله‌ای نوشت با عنوان «گامی در نقد فلسفه حق هگل: مقدمه». در این مقاله که وی به صراحت در برابر هگلی‌های جوان می‌ایستد، بر مضمون عمل برای رهایی از مشکلات تکیه می‌کند. مارکس مقاله خود را با این موضوع آغاز می‌کند که نقد دین در المان به پایان رسیده و اینک نوبت نقد جهان‌پروردی است که دین هاله تقدس بر آن کشیده است. (کارل مارکس، درباره مسئله یهود، ص ۵۳)

در این نوشته کوتاه، مارکس معروف‌ترین جمله خود را درباره دین بیان می‌کند: «دین افیون مردم است.» وی در این مقاله خود، نقد خود به ضد دین را این‌گونه بیان می‌کند:

«بنیان نقد غیرمذهبی این است: انسان مذهب را می‌سازد، مذهب انسان را نمی‌سازد. در حقیقت مذهب، خودآگاهی و آگاهی از خود انسانی است که یا هنوز خود را نیافته و یا خود را باز گم کرده است. اما انسان موجودی انتزاعی نیست

که بیرون از این جهان آرمیده باشد. انسان، جهان انسان، دولت و جامعه است. این دولت و این جامعه، مذهب را می آفرینند؛ مذهبی که آگاهی وارونه از جهان است، چراکه آن ها جهان وارونه هستند. مذهب نظریه عام این جهان، دانشنامه فشرده و منطبق آن به شکلی مردم پسند است؛ مایه افتخار معنوی آن، شور و شوق آن، جواز اخلاقی آن، مکمل پر ابهت آن، بنیان جهان شمول تسلی و توجیه آن است. مذهب، تحقق خیالی جوهر انسان است؛ چراکه مذهب واقعیت حقیقی ندارد. بنابراین، مبارزه با مذهب، مبارزه غیرمستقیم با جهانی است که مذهب رایحه معنوی آن است. رنج مذهبی هم بیان رنج واقعی و هم اعتراض به ضد آن است. مذهب، آه مخلوق ستم دیده، احساس جهانی بی احساس، و جان اوضاعی بی جان است. مذهب افیون مردم است. (کارل مارکس، درباره مسأله یهود، ص ۵۴-۵۳)

در این تفسیر، نقطه عزیمت مارکس همان دیدگاه **فونریاخ** است که دین را محصول از خود بیگانگی انسان می داند. تنها تفاوتی که در این نگرش وجود دارد، آن است که از نظر مارکس، کار **فونریاخ** ناتمام ماند و او نتوانست تا انتهای نتایج منطقی نظریه خود پیش رود؛ زیرا وی به جای توجه به نقش کار یا پراکسیس (Praxis) یا عمل جهت دار در زندگی انسانی و توجه به عواملی که در ساختن دین نقش داشته اند، تنها از انسان به مثابه مفهومی کلی و انتزاعی بحث می کند و همین مسأله بحث او را ناقص و گمراه کننده می سازد. مارکس در ششمین تز خود در نقد فونریاخ، بر این نقص انگشت می گذارد. (لودویگ فونریاخ، ص ۸۱)

این نگرش در طول عمر مارکس همراه او بود و به تحقیقات و فعالیت بعدی او نیز افق روشنی بخشید.

نقد مارکس بر سرمایه داری، نقدی عمیق و همه جانبه است و کتاب معروف او سرمایه را باید به مثابه نقدی معتبر بر سیستم سرمایه داری دانست. بنابراین، مارکس را نباید صرفاً متخصص عرصه های اقتصاد یا فلسفه و تاریخ دانست. وی از آن دست متفکرانی است که با کلیت انسان سر و کار دارد و به تعبیر کولافسکی، به «مفهوم رنسانسی کلمه انسان گرا» ست و ذهنش درگیر مسائل کلان انسانی است. (لشک کولافسکی، جریان های اصلی در مارکسیسم: برآمدن، گسترش و فروپاشی، ج ۱، ص ۱۹)

مهمتر از همه مارکس، نه تنها یک فیلسوف و نظریه پرداز معروف بود، بلکه وی در عین حال بنیان گذار اتحادیه کمونیست ها و انترناسیونال اول با یار دیرینه اش **انگلس** بود. آن ها بی وقفه تلاش کردند تا با متحد کردن کارگران و سوسیالیست های جهان، این جهان نابرابر را به نفع همه محرومان، ستم دیدگان و استثمار شدگان تغییر دهند و جهانی آزاد و برابر و انسانی بسازند. مارکس و انگلس برنامه معروف «مانیفست کمونیست» را نوشتند. آن ها یک جهان بینی را بنیان گذاشتند و کلیه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی آن را به شفاف ترین شکلی تئون نمودند که به علم رهائی بشر، یعنی سوسیالیسم معروف است. این علم راهنمای رهائی بشر از تبعیض و ستم و استثمار انسان از انسان است. علمی که همواره در حال تکوین و تکامل و نقد و بررسی است از این رو، خلاف برخی ها، سوسیالیسم یک ایدئولوژی خشک و مطلق و غیرقابل بحث و بررسی نیست، بلکه علم رهائی بشر است! این علم، یک علم جهانی ست و به هیچ منطقه و کشوری محدود نمی باشد.

به این ترتیب، اگر از دیدگاه سوسیالیسم علمی به مسایل جهان نگاه کنیم به سادگی در می یابیم که این جهان، به طبقات تقسیم شده است: طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر. طبقه سرمایه دار، یعنی اقلیتی که با حمایت دولت، پولیس و ارتش، اکثریت تولیدکنندگان نیازهای بشریت در جهان، یعنی طبقه کارگر را شدیداً استثمار می کند و تمام مشغله و دغدغه اصلی اش نیز کسب سود است. از این رو، این دو طبقه، همواره در حال جدال و نفی همدیگر هستند. همان طور که در طول تاریخ بین برده داری و فئودالیسم، فئودالیسم و اشرافیت و سرمایه داری جنگ و شورش و انقلاب در جریان بود در جهان امروز نیز جنگ و شورش و انقلاب بین سیستم سرمایه داری جهانی و طبقه کارگر جهانی به عناوین مختلف در جریان است.

در تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سی و پنج ساله اخیر جامعه ما، مذهب نقش برجسته و غیرانسانی داشته است. گرایش‌های مذهبی به رهبری روح الله خمینی، با سرکوب‌های خونین انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، بالاخره حکومت اسلامی، این هارترین جناح سرمایه‌داری را تأسیس کردند و با حمایت سرمایه‌داری جهانی نیز مواجه شدند.

هم‌اکنون نیز دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری غرب با حامیان منطقه‌ای شان با لشکرکشی و راه انداختن تروریسم دولتی و غیردولتی و کشتار و بی‌حقوقی، هر جا پیروز شده‌اند باز هم هارترین گروه‌های اسلامی تروریستی را به قدرت رسانده‌اند و به جان و زندگی مردم انداخته‌اند. اگر به افغانستان و عراق و لیبیا و سوریه نگاه کنیم به سادگی می‌بینیم که زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و به طور کلی مدنیت در این کشورها نابود شده‌اند؛ فرهنگ و حقوق جهان‌شمول انسانی از هم پاشیده شده است. اگر به وقایع و جنگ داخلی سه سال اخیر سوریه، نگاه کنیم می‌بینیم که ظهور هیولائی مانند خلافت اسلامی یا همان (داعش)، یکی از نمونه‌های وحشی آن است.

در اسلام زن و مرد حقوق برابری ندارند و حکومت‌ها و گروه‌های اسلامی، حتی حقوق کودک، به خصوص دختران را همواره نقض می‌کنند. مذهب، همواره گرایش ارتجاعی مردسالاری و نابرابری و تبعیض را در جوامع بشری بازتولید می‌کند. مذهب عامل تفرقه بین انسان‌هاست. تمام مذاهب مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان و تبعیض و نابرابری را از دوران برده‌داری تاکنون پذیرفته و هم‌اکنون نیز حافظ سیستم موجود سرمایه‌داری هستند. بنابراین، مبارزه علیه مذهب و دیگر ستم‌ها و تبعیض‌های اجتماعی، باید با هدف ساختن جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار صورت گیرد.

به این ترتیب، جدا از این که مذهب مستقل از دولت مستقل باشد یا نباشد، افیون توده‌هاست. از این رو، آن جایی که خواست جدائی دین از دولت و دستگاه قضائی و آموزش و پرورش و خصوصی شدن آن مطرح است نباید این گونه تداعی شود که مذهب‌یون می‌توانند در چارچوب خانه‌های خود هر تبعیضی خواستند به خانواده خود، به خصوص دختران و همسران شان تحمیل کنند. باید نحوه تبلیغات علیه مذهب و نحوه قانون‌گذاری و سیستم حکومتی‌طوری تنظیم شده باشند که هیچ مردسالار و مذهبی نتواند دختر و همسر خود را بی‌حقوق کند و خود را برتر بشمارد. بنابراین، مسلم است که تنها مبارزه برای سکولاریسم و جدائی دین از دولت، برای رسیدن به یک جامعه آزاد و برابر و انسانی کافی نیست. زیرا هنوز تبعیض و ستم و استثمار سرمایه‌داری راه را برای هرگونه بهره‌برداری سیاسی و فرهنگی از ابزار مذهب باز می‌گذارد. بنابراین، مذهب باید یک امر کاملاً شخصی تلقی شود و حتی در زندگی شخصی نیز نباید تبعیضی بین فرزند پسر و دختر و هم‌چنین زن و مرد وجود داشته باشد. به علاوه هیچ مذهبی نباید مقدس شمرده شود و نقد مذهب، مانند نقد هر مسأله دیگری باید آزاد و بدون محدودیت باشد.

در جمع بندی می‌توان تأکید کرد تا روزی که جامعه طبقاتی برجاست، کودتا، فاشیسم، ناسیونالیسم و مذهب، یعنی این گرایش‌های غیرانسانی و کهنه بورژوازی هم وجود خواهد داشت. بنابراین، تنها زمانی بشر به ساحل امن و آرام و زیبا خواهد رسید که استثمار انسان از انسان و تبعیض و نابرابری در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از بین برود و انسان‌ها، با اراده آزاد و آگاهانه خود، بر سرنوشت خویش و جامعه‌شان مسلط گردند.

از این که حوصله کردید و به سخنان من گوش دادید بی‌نهایت سپاسگزارم. به نظرم پس از استراحت در بخش سؤال و جواب، بحث مان تنوع و غنای بیش‌تری خواهد داشت.

\*\*\*

\* در این جا به دو سؤال مهمی که در این جلسات بیش از سوالات دیگر، مورد بحث قرار گرفته‌اند اشاره می‌کنم:

**سؤال یک:** آیا نقد دین و مذهب، توهین به باور توده‌های مردم نیست و باعث ناراحتی و عصبانیت آن‌ها نمی‌شود؟

**جواب:** به نظر من چنین نیست. البته حتی برخی از نیروهای چپ نیز به همین دلیل و با این نگرش که توده های مذهبی را رم ندهند و تحریک نکنند صریحاً علیه مذهب موضع نمی گیرند. به عقیده من چنین دیدگاهی نه تنها به غایت غلط است، بلکه عملاً به نفع گرایشات ارتجاعی مذهبی نیز تمام می شود.

سؤال این است که کدام توده ها؟ افراد و گروه هایی که در دفاع از حکومت ها و گروه های اسلامی، پشت باورهای مذهبی توده ها سنگر می گیرند؟ توده هایی که زن ستیز، آزادی ستیزی، کودک آزار و مردسالار اند؟ توده هایی که سنگسار، قصاص، شلاق و اعدام را به مثابه قوانین الهی تقدیس می کنند؟ توده هایی که چشم خود را به جنایات بی شمار حکومت اسلامی ایران، عربستان سعودی، حکومت حزب عدالت و توسعه اسلامی ترکیه، شیخ نشین های اطراف خلیج فارس و یا گروه های اسلامی مانند جهادی ها، بوکو حرام، القاعده، داعش و غیره چشم بسته اند؟ یا اشخاصی که تلاش می کنند از اسلام یک تصویر لیبرال به جامعه عرصه کنند و مانع افول مذهب شوند؟

یا کسانی که مدعی هستند که «خدایشان عادل است» و «اسلام شان مخالف ظلم و ستم» است؟ برای مثال، کسانی که مدعی اند داعشی ها مسلمان نیستند و در اسلام سر نمی برند و به کودکان و زنان تجاوز نمی کنند و یا آن ها را اسیر و مانند برده نمی فروشند؟ از **بارک اوباما** رئیس جمهور امریکا و متحدانش تا **سیدعلی خامنه ای**، شیخ **حسن روحانی** و سرداران آدم کش سپاه پاسداران و امام جمعه ها، شیون راه انداخته اند و بر سر و کله شان می زنند که داعش چهره اسلام را «خدشه دار» کرده است؟!

به جای دوری نرویم سخنان **خمینی** را در اوایل انقلاب ۵۷ جامعه خودمان به یاد بیاوریم که می گفت: چرا برخی انتقاد می کنند که ما زیاد اعدام می کنیم. مگر **علی و محمد** در یک روز ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر از مخالفین خود را گردن زدند؟ چرا آن ها همیشه شمشیر داشتند؟ به این دلیل شمشیر حمل می کردند که هر جا مخالفان خود را گرفتند گردنش را بزنند. ما هنوز به اندازه **علی و محمد** اعدام نکرده ایم.

این آدم خوار در این سخنرانی اش، به خودش انتقاد داشت که چرا از همان نخستین روزهای انقلاب قلم ها را نشکستند، زبان ها را قطع نکردند، فعالان سیاسی مخالف را اعدام نکردند...

**خمینی**، حجاب اسلامی را اجباری کرد؛ فتوای کشتار مخالفان به ویژه در سال ۶۷ را صادر کرد که در مدت کوتاهی بیش از چهار هزار انسان بی گناه و بی سلاح و اسیر را در زندان های کشور قتل عام کردند؛ کسی که فتوای قتل **سلمان رشدی** را به دلیل نوشتن رمانی صادر کرد؛ با همین فتواها تروریست های حکومت اسلامی صدها فعال سیاسی مخالف خود را در کشورهای مختلف جهان ترور کردند؛ یا **مختاری** ها و **پوینده** ها و **حاجی زاده** ها و **فروهرها** را در پایتخت نمایندگان «خدا» ترور کردند و تکه پاره نمودند؛ و...

این سخنان کسی ست که تمام عمر خود را در دنیای مذهب گذرانده بود و با این افکار و آرای بی رحم و وحشیانه خود، حکومتی را تأسیس کرد که وارثان و نمایندگان آن در سی و پنج سال گذشته، هم چنان خون می ریزند، دزدی می کنند، و خون می مکند اما هنوز هم سیر نشده اند.

بنابراین، غیر از موقعیت های سیاسی و حاکمیت و جغرافیائی، تفاوتی چندانی بین اهداف و عملکردها و سیاست های **خمینی** بینان گذار حکومت اسلامی ایران و **علی خامنه ای** جانشین او؛ **هیتلر** بنیان گذار حکومت فاشیسم در المان؛ **ملا عمر** بینان گذار حکومت اسلامی طالبان در افغانستان، **نوری مالکی** بنیان گذار حکومت شیعه در عراق، **رجب طیب اردوغان** رئیس جمهوری ترکیه و حزبش که بیش از ده سال است حاکمیت ترکیه را قبضه کرده، امسال نیز قوانین آموزش را به نفع ارتجاع مذهبی تغییر داد و حامی داعش است؛ **ابوبکر البغدادی** بنیان گذار خلافت اسلامی در عراق و سوریه؛ **ابوبکر شیکاو** بنیان گذار خلافت اسلامی در نیجریه و... وجود ندارد. همه شان سردرسته خشونت طلبان، جنگ طلبان، تروریست ها، جانپان، آدم کشان، یاغیان و متجاوزان بودند و هستند!

در یک کلام اگر تفاوت هائی بین حکومت هائی چون حکومت عربستان سعودی و حکومت اسلامی ایران و یا گروه هائی هم چون بوکو حرام، القاعده، داعش و... وجود دارد برخوردارى شان از موقعیت های متفاوت در عرصه اقتصادی، سیاسی، نظامی و قدرت و حاکمیت است. اما همه آن ها در یک مسأله بسیار حیاتی و پایه ئی مشترکند و آن هم ایدئولوژی ارتجاعی و خرافی اسلامی شان است. همه شان سعی می کنند سیاست های جانپناه و وحشیانه ۱۴۰۰ سال پیش محمد و علی و عمر و عثمان و... را به جوامع مدرن امروزی تحمیل کنند. پیاده کردن اهداف و سیاست های اسلامی و اوامر الهی و قرآنی، جز جنگ و خونریزی، سرکوب و ترور، تهدید و وحشت، سرکوب سیستماتیک زنان، تجاوز به جان و مال مردم، اعدام و کشتارهای دسته جمعی مردم بی گناه و بی سلاح و غارت منابع و ثروت های جامعه، امکان پذیر نیست. برای یک مسلمان معتقد و باورمند کشتن و کشته شدن در راه «خدا» و «اسلام» شان «ثواب» است.

**سؤال دوم:** گفته می شود اگر مذهب نقد شود مورد بهره برداری گرایشات نژاپرست کشورهای غربی علیه مهاجران و پناهندگان می شود، نظر شما چیست؟

**جواب:** کسانی که چنین ادعائی دارند نخست باید این سؤال را در مقابل آن ها گذاشت که چرا به مهاجران و پناهندگان از دیدگاه مذهبی نگاه می کنند در حالی که آن ها نیز مانند همه اقشار جامعه، گرایشات و باورهای مختلفی دارند. سپس اگر کمی به دور و برمان در شهرهای مختلف اروپائی بنگریم به سادگی می بینیم که گروه های مذهبی از امکانات و موقعیت های بسیار بالائی برخوردارند: به انجمن ها و تشکل های آن ها نگاه کنید؛ به مناره های مساجدشان نگاه کنید؛ به صدها محفل دیگرشان که در ماه رمضان، محرم و دیگر روزهای مذهبی برگزار می کنند توجه کنید؛ به مدارس خصوصی اسلامی شان نگاه کنید و غیره.

این تشکل های اسلامی در اروپا و امریکا، هم از سوی مذهبپون و هم از سوی گروه های اسلامی و حکومت های اسلامی تقویت می شوند و هم در این کشورها، گرایشات مختلفی به بهانه این که به راسیسم و نژادپرستی متهم نشوند عملاً آن ها را لانس می کنند. حتی سران حکومت پیشرفته سرمایه داری جهان، به بهانه های مختلف از گرایشات مذهبی حمایت می کنند.

من در بحثم به این مسأله اشاره کردم که امروز نه تنها حکومت های دیکتاتوری منطقه خارومیانه و آسیای مرکزی و قاره آفریقا، بلکه حکومت های پیشرفته سرمایه داری غرب و ناتو و غیره نیز در هر نقطه جهان، که نفوذی پیدا کرده اند بلافاصله گروه های ناسیونالیستی، نظامیان ناراضی، تروریستی اسلامی را آموزش داده، مسلح کرده و با امکانات مالی و لجستگی بالائی هم به خدمت خود گرفته اند و هم آن ها را به جان شهروندان سکولار، نیروهای آزادیخواه، برابری طلب، سوسیالیست، کمونیست، و هم چنین جنبش های حق طلب کارگری، زنان، دانشجویان، روشنفکران و غیره انداخته اند تا اهداف و منافع خود را پیش ببرند. بنابراین، مردم منطقه ما، هم توسط حکومت های جانی و دیکتاتوری نظامی و ناسیونالیستی و مذهبی سرکوب می شوند و هم توسط حکومت های به اصطلاح دموکراتیک جهان! آیا در تجمعات مذهبی و مساجد و محافل شان، آخوندها و امام جمعه هایشان چه گرایشی را تبلیغ و ترویج می کنند؟ غیر از خرافات مذهبی؟ آیا همین مساجد و تجمعات مذهبی، مکان های اصلی عضوگیری برای گروه های تروریستی اسلامی هم چون القاعده، داعش، حکومت اسلامی ایران، حکومت عربستان سعودی، حزب حاکم توسعه و عدالت اسلامی ترکیه و غیره نیستند؟

به طور کلی کدام گرایش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آزادی خواه، برابری طلب، سکولار و سوسیالیست مهاجران و پناهندگان را می شناسید که به اندازه گروه های مذهبی امکانات و آزادی عمل و بلندگوهای تبلیغ و ترویج داشته باشند؟

هر کدام از این مساجد و محافل و گروه های مذهبی، سرشان به حکومت ها و سازمان های قدرت مند اسلامی وصل است.

به علاوه مهم تر از همه از آن جایی که بسیاری از گروه ها و حکومت های اسلامی فاجعه «هولوکاست» را رد می کنند با استقبال گروه های نازی هیتلری و فاشیست ها و نژاپرست ها روبه رو می شوند.

من در این مورد مطلبی در تاریخ دوم آذر ماه [قوس] ۱۳۸۹، به نام «همکاری حکومت اسلامی و نازیست های هیتلری» نوشته ام که هم اکنون در سایت های اینترنتی قابل دسترسی است؛ در آن مطلب از جمله نوشته بودم:

«سایت های خبری نزدیک به حکومت چون «سایت تابناک» (پنجشنبه ۲۸ آبان [عقرب] ۱۳۸۹ - ۱۸ نومبر ۲۰۱۰)، فعالیت وب سایت طرفداران نازیسم در ایران را علام کرده اند. این وب سایت، در معرفی خود نوشته است: «این تارنما طبق قوانین جمهوری اسلامی ایران و تحت نظارت کارگروه رسانه های دیجیتال وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی فعالیت می کند.» این سایت پیش از این یک بار توسط ارگان های مسؤول حکومت اسلامی در ایران، فیلتر شده بود اما با گذشت مدت کوتاهی از آن رفع فیلتر شده است.

**محمدعلی رامین**، معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که به سایت طرفداران نازیسم و آدولف هیتلر در ایران مجوز فعالیت داده، خود دارای گرایشات مشخص نازیستی است. در کارنامه فعالیت های سیاسی **رامین**، همکاری با جریانات نئونازی المان در مدت اقامت دانش جوئی اش در این کشور و پس از آن به چشم می خورد.

**رامین**، دبیرکل بنیادی به نام «بنیاد جهانی هولوکاست» است و نقش اصلی را در جهت دهی و ارائه مشاوره به **محمود احمدی نژاد** برای نفی هولوکاست ایفا می کند.

هولوکاست، به مجموعه اتفاقاتی گفته می شود که طی آن میلیون ها نفر از یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم توسط ارتش المان نازی، به صورت دسته جمعی، قتل عام یا در کوره های آدم سوزی سوزانده شدند. البته المان نازی نه تنها یهودیان، بلکه کمونیست ها، رهبران کارگری، هم جنس گرایان، کولی ها و... را نیز قتل عام کرد و یا در کوره های آدم سوزی زنده زنده سوزاند.

می بینیم که طرفداران هیتلر در ایران، چگونه با حکومت اسلامی ایران، هم سو و هم دل شده بودند و در سایه این حکومت فاشیست اسلامی به فعالیت علنی می پرداختند و هنوز هم می پردازند.

اصولاً همه این وقایع باید مردم آزاده را به مسیری هدایت کند که با اتکاء به نیروی طبقاتی خود و اتحاد و همبستگی انسان شان، علیه هرگونه ناملایمات، تبعیضات، سرکوب ها و استثمار گرایشات میلیتاریستی، ناسیونالیستی، مذهبی، فاشیستی و به طور کلی سیستم سرمایه داری به مبارزه پیگیر و بی وقفه و مداوم برخیزند!

چهارشنبه نهم مهر [میزان] ۱۳۹۳ - اول اکتوبر ۲۰۱۴